

دو فصلنامه تخصصی «پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه»

شماره چهارم، بهار و تابستان ۱۳۸۹: ۱۵۷-۱۸۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۵/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۸/۱۷

مطالعه رابطه میان دینداری دانشجویان دوره دکتری دانشگاه شیراز با گرایش و فعالیت علمی آنان

* مجید موحد

** احسان حمیدی‌زاده

چکیده

هدف از این تحقیق بررسی رابطه میان دینداری و گرایش و فعالیت علمی در میان دانشجویان دوره دکتری دانشگاه شیراز است. جامعه آماری این تحقیق را تمامی دانشجویان مشغول به تحصیل در دوره دکتری که شامل ۶۴۲ نفر می‌شود، تشکیل می‌دهند. در این تحقیق تمام‌شماری صورت گرفته و به تمامی دانشجویان برای جمع‌آوری اطلاعات مراجعه شده است، اما جمع‌آوری اطلاعات تنها از ۴۴۹ نفر از این دانشجویان میسر گردید. روش پیمایش به عنوان روش تحقیق مورد نظر این مطالعه و پرسش‌نامه به عنوان ابزار جمع‌آوری اطلاعات مورد استفاده قرار گرفت. چارچوب نظری مورد استفاده در این تحقیق نظریه مرتون در باب هماهنگی میان علم و دین است. نتایج توصیفی نشان می‌دهد که بیش از شصت درصد پاسخ‌گویان از میزان دینداری متوسطی برخوردارند؛ همچنین رابطه میان دینداری و گرایش علمی برای پاسخ‌گویان رابطه معکوس و منفی است، درحالی که این رابطه برای فعالیت علمی مثبت و مستقیم و نشان‌دهنده جهت‌گیری متفاوت پاسخ‌گویان نسبت به رابطه علم و دین در قلمرو عین و ذهن است.

واژگان کلیدی: دینداری، گرایش علمی، فعالیت علمی، دانشجویان دکتری.

mmovahed@rose.shirazu.ac.ir

ehamidzadeh@gmail.com

*دانشیار بخش جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز

**دانشجوی دکتری رشته جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز

مقدمه

رابطه و نسبت علم و دین از مباحث مهمی است که از دیر باز، به اشکال گوناگون و در مقاطع مختلف تاریخی مورد توجه قرار گرفته و منشأ اتفاقاتی در جهان مدرن و عالم ادیان بوده است؛ مانند توجه روز افزون به علوم طبیعی و کم‌رنگ شدن نقش دین در نظام اجتماعی بعد از عصر روشنگری. همچنین توسعه علم مبتنی بر عدم قطعیت در جهان مدرن و به عنوان یکی از نمایندگان مدرنیته، با حقایق قطعی مبتنی بر دین و یکسانی سبک زندگی در تعارض قرار گرفت و تغییراتی در اذهان افراد و نیز مختصات نهادهای دنیای جدید ایجاد کرد (سراج‌زاده، ۱۳۸۴: ۹).

این رابطه زمینه‌ساز نزاعی تاریخی شد که در درجه اول در مغرب زمین رخ داد و پس از آن به جهان اسلام و ادیان دیگر تسری پیدا کرد. متفکران اجتماعی تأثیرگذار قرن نوزدهم - آگوست کنت، دورکیم، ماکس وبر، کارل مارکس، فریزر - همگی پیش‌بینی کرده بودند که دین به تدریج اهمیت خود را از دست خواهد داد و با رشد علم تجربی و ظهور جامعه صنعتی افت آن چشمگیرتر خواهد شد. در بیشتر سال‌های قرن بیستم مرگ دین عقیده عمومی و دنیوی شدن الگوی مسلط در علوم اجتماعی بود (موحد و حمیدی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳). اما در چند دهه گذشته نظریه دنیوی شدن با بیشترین چالش مستمر در تاریخ طولانی خود مواجه شد و بسیاری از نظریه‌پردازان جدیدتر، اندیشه زوال دین را رد کردند و ادعا کردند که دین مانند گذشته بخش مهمی از جامعه نوین به شمار می‌آید، هر چند، غالباً می‌پذیرند که صورت‌های خاص دین ممکن است تغییر چشمگیری پیدا کنند.

دانشگاه به عنوان پدیده‌ای مدرن که گاه از آن به عنوان هسته اصلی و تداوم‌بخش مدرنیته یاد می‌شود، درون فرهنگ و ساختاری شکل گرفته است که حضور ارزش‌های مرتبط با مدرنیته را می‌توان در آن مشاهده کرد. دانشگاه در خاستگاه اصلی (غرب) با مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورها پیوند دارد که مرتون^۱ از آن به‌عنوان «راه و رسم» و اخلاقیات علمی یاد می‌کند. هنجارهایی که ذیل عنوان عام‌گرایی، اشتراک‌گرایی، بی‌طرفی عاطفی و شک سازمان‌یافته طبقه‌بندی می‌شود (توکل، ۱۳۷۰: ۱۵۳). دانشگاه

1. Merton

با چنین فرهنگی در جریان گسترش سرمایه‌داری به همراه سایر پدیده‌هایی که خاستگاه آنها غرب است، به جوامع دیگر منتقل شد و در طول زمان به صورت بخشی از ساختار این جوامع در آمد (رجب‌زاده، ۱۳۸۱: ۵). در این انتقال، اگر چه کارکردهای دانشگاه در محیط اجتماعی بزرگ‌تر به تناسب شرایط ساختاری تغییر یافت، اما مؤلفه‌های اصلی فرهنگ آن تغییر چندانی نیافت.

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، شرایط محیطی دانشگاه دچار تغییر اساسی گردید. انقلاب با داعیه بازگرداندن دین به عرصه حیات اجتماعی و همچنین فرایند غیرعرفی کردن و فراهم آوردن حضور دین در عرصه‌هایی که در اختیار جامعه قرار داشت، از جمله آموزش و پرورش و رسانه‌ها، رابطه دانشگاه و محیط بیرونی را وارد مرحله جدیدی از چالش کرد. علاوه بر این تغییرات محیطی، تلاش‌های مستقیم در جهت تغییر فضای فرهنگی دانشگاه‌ها از سوی جامعه اقدام دیگری است که به چالش درون دانشگاه ابعاد جدیدی می‌بخشید. از جمله این اقدامات می‌توان به انقلاب فرهنگی به عنوان یکی از اقدامات فراگیر و پرمناشه اشاره نمود. انقلاب فرهنگی با هدف تغییر در فرهنگ (ارزش‌ها و هنجارهای) دانشگاهی و تغییر نیروهای درونی آن انجام شد. توسعه ارزش‌های دینی در کنار ارزش‌ها و هنجارهای علم به جای این‌که از طریق نوعی تناقض در یکدیگر باشد، به شکل ایجاد دو سپهر ارزشی و هنجاری درآمده که استاد و دانشجو باید از جنبه‌های مختلف خود را با آنها سازگار نمایند (همان).

همواره مهم‌ترین هدف دانشگاه انجام فعالیت‌های علمی و تولید دانش علمی بوده است و اگر معرفت علمی را در کنار سایر معرفت‌ها از جمله معرفت فلسفی و مذهبی قرار دهیم این امر با نوعی ارجحیت قائل شدن برای معرفت علمی نسبت به سایر معرفت‌ها همراه است. بعد از انقلاب در ایران، با فرهنگ و حکومتی دینی فعالیت‌هایی برای بازگرداندن دین به صحنه‌های زندگی صورت گرفت. این تلاش‌ها چالش‌هایی را در عرصه‌های مختلف اجتماعی از جمله دانشگاه به همراه داشته است که مهم‌ترین آن را می‌توان چالش مربوط به مرجعیت علم و دین دانست.

از اوایل دهه ۶۰ میلادی سنجش گرایش افراد در رابطه با درک آنها نسبت به علم و دین و چگونگی رابطه بین این دو حوزه معرفتی و تأثیر آن بر جهان‌بینی پاسخ‌گویان

آغاز شد (استارک، ۱۹۶۲: ۲). درک این رابطه در ذهن افراد از آنجا اهمیت یافت که این فهم ذهنی از نتایج چالش‌های فلسفی و کلامی میان طرفداران تعارض و هماهنگی علم و دین ناشی شده بود (ملکیان، ۱۳۸۱: ۸۳). بنابراین چگونگی درک افراد از رابطه این دو معرفت به عنوان یک مسئله اجتماعی، به واسطه تأثیرگذاری آن بر چگونگی درک افراد نسبت به زندگی (به طور عام) و زندگی علمی (به طور خاص) اهمیت پیدا کرد. از جهت دیگر، چنین چالش‌هایی بیش از هرکسی، برای افرادی ملموس است که در محیط دانشگاهی زندگی می‌کنند (دانشگاهیان) و نیز دانشجویان که براساس این باورها و ارزش‌ها پرورش می‌یابند؛ به ویژه برای دانشجویان دوره دکتری که نسبت به دانشجویان دوره‌های پایین‌تر دوران طولانی‌تری را در دانشگاه گذرانده‌اند و این ارزش‌ها در آنها درونی شده است و همچنین در آینده جامعه علمی و دانشگاهی کشور به‌دست این افراد اداره خواهد شد و بخش عمده‌ای از نخبگان کشور را تشکیل خواهند داد.

از آنجا که علم و دین دو نیروی مسلط و غالب در اجتماع هستند (تنگ^۱، ۲۰۰۳: ۴) و در دانشگاه‌های ایران در حال حاضر این دو مجموعه ارزشی در کنار یکدیگر و گاه در چالش با هم حضور دارند و دانشجویان به درجاتی از این دو مجموعه ارزشی تأثیر می‌پذیرند، این مسئله می‌تواند بر میزان فعالیت علمی و گرایش کلی آنها به علم تأثیرگذار باشد (که دینداری یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار خواهد بود). بنابراین بررسی رابطه این دو حوزه معرفتی اهمیت می‌یابد؛ لذا هدف اصلی این تحقیق بررسی این پرسش است که آیا اساساً بین دینداری، گرایش و فعالیت علمی دانشجویان رابطه‌ای وجود دارد یا خیر؟ از طرف دیگر در این تحقیق به دنبال آن هستیم که رابطه بین دینداری و گرایش و فعالیت علمی را به دور از بحث‌های فلسفی و کلامی با استفاده از روش پیمایش در واقعیت اجتماعی بررسی کنیم.

پیشینه پژوهش

حسینی در پژوهشی با به‌کارگیری روش پیمایش در دانشگاه‌های دولتی شهر تهران شاخص‌های علم‌گرایی برای سنجش روحیه علمی دانشجویان را بررسی کرده است. از

1. Tang

بین فرضیات تحقیق فقط دو متغیر با میزان روح علمی رابطه مستقیم و معنادار نشان داده است. ۱- ارتباط و پیوند با صاحبان علم و افراد تحصیل کرده ۲- مشارکت در فعالیت‌های علمی و پژوهشی. متغیرهای سن و میزان مطالعه، موفقیت تحصیلی، معدل و ارزش‌های دینی و... هیچ رابطه معناداری با روحیه علمی ندارد (حسینی، ۱۳۸۰: ۱-۱۵).

در تحقیقی که با عنوان دانشگاه، دین و سیاست در سال ۱۳۷۹ به سفارش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری انجام شد رابطه میان علم‌گرایی و انواع دینداری مورد سنجش قرار گرفت. یافته‌های تحقیق بیان‌کننده رابطه منفی میان میزان علم‌گرایی و باورهای دینی دانشجویان بود، به طوری که با افزایش علم‌گرایی، باور افراد به دین سنتی و مؤلفه‌های آن کاهش می‌یابد و از طرف دیگر بین علم‌گرایی و برخی روش‌های شناخت دینی رابطه مثبتی وجود داشت (رجب‌زاده، ۱۳۸۱: ۳۰-۳۹).

صادقی با استفاده از روش پیمایش تأثیر تحصیل در دانشگاه را بر میزان دینداری دانشجویان می‌سنجد و به مقایسه تأثیر تحصیل در رشته جامعه‌شناسی و دیگر رشته‌ها بر میزان دینداری دانشجویان می‌پردازد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد، که رشته‌های پزشکی، کشاورزی و جامعه‌شناسی بیشترین تأثیر را بر دینداری دانشجویان به صورت منفی دارد. و دانشجویان علوم انسانی کمترین اثر را پذیرفته‌اند، و تنها رشته‌ای که دانشجویان با دینداری کمتری از دیگر رشته‌ها وارد دانشگاه می‌شوند اما دیندارتر از آنچه بوده‌اند از دانشگاه خارج می‌شوند رشته هنر و معماری است (صادقی، ۱۳۸۶: ۱۲۰-۱۲۳).

استارک^۱ در تحقیقی با عنوان «ناسازگاری علم و دین: یک پیمایش از دانشجویان فارغ‌التحصیل آمریکایی» رابطه بین فارغ‌التحصیلی و میزان دینداری افراد را می‌سنجد. وی در تحقیق خود متغیرهایی را که احتمالاً بر میزان وابستگی دینی افراد اثر دارند مورد توجه قرار می‌دهد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که دوره‌های علمی که دانشجویان در سطوح مختلف تحصیلی خود می‌گذرانند می‌تواند بر روی میزان دینداری آنها تأثیر بگذارد. همچنین عواملی مانند نوع مدرسه‌ای که افراد در آن تحصیل کرده‌اند،

1. Stark

کیفیت آن مدارس و کیفیت دانشکده‌هایی که دانشجویان، دوره لیسانس خود را در آن گذرانده‌اند همچنین تصور دانشجویان از خودشان با توجه به دوره‌های آموزشی که تا آن زمان دیده‌اند، روحیه علمی افراد افزایش می‌دهد. در نهایت به این نتیجه می‌رسد که افرادی که در مدارس و دانشگاه‌های معروف و با کیفیت درس خوانده‌اند و در تحقیقات بزرگ علمی شرکت داشتند، همچنین افرادی که احساس می‌کردند که یک روشنفکر هستند و یا در آینده به لحاظ علمی به یک فرد مطرح در رشته خود تبدیل می‌شوند، سعی می‌کنند طوری رفتار کنند که هیچ وابستگی اعتقاد دینی ندارند. اما هر چه میزان معروفیت مدارس و یا کیفیت دانشگاه‌هایی که دانشجویان در آن درس خوانده بودند و یا احساس روشنفکر بودن و یا مطرح شدن به عنوان یک فرد شاخص در رشته خود پایین می‌آمد، میزان وابستگی دینی افراد و ابراز آن بیشتر می‌شد (استارک، ۱۹۶۲: ۱۵-۱۷).

بنیاد کارنگی در سال ۱۹۶۹، در پیمایشی بیش از ۶۰۰۰۰ استاد دانشگاه آمریکایی را مورد آزمون قرار داده و با تفکیک رشته به سنجش دینداری در میان آنها پرداخته است. در این تقسیم‌بندی محققین رشته‌ها را به دو طبقه علوم سخت (منظور علوم طبیعی) و علوم نرم (علوم انسانی) تفکیک کردند و به این نتیجه رسیدند که اساتید رشته‌های علوم طبیعی در بیشتر موارد خود را دیندار می‌دانند و با نظم بیشتری در کلیسا حضور پیدا می‌کنند؛ همچنین احتمال ضدیت ایشان با دین بسیار کمتر است. از طرف دیگر، رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی در این تحقیق به تناسب رشته تفکیک شدند و نتایج نشان داد که اساتید رشته‌های روان‌شناسی و انسان‌شناسی نسبت به سایر رشته‌ها در صدر بی‌اعتقادان قرار دارند و سایر رشته‌های علوم اجتماعی نیز نسبتاً غیرمذهبی هستند؛ در مقایسه با اساتید علوم طبیعی، اساتید رشته‌های روان‌شناسی و انسان‌شناسی به شکل دو چندانی غیر مذهبی هستند و هرگز در کلیسا حضور نمی‌یابند یا به هیچ دینی باور ندارند و از هر پنج نفر، یک نفر خود را مخالف دین می‌داند. این تفاوت‌ها آن‌چنان فاحش هستند که به ندرت می‌توان تأثیر آنها را بر لحن کلام، آموزش و پژوهش در این دو رشته انکار کرد (استارک، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

تنگ (۲۰۰۳) در تحقیقی با عنوان «تبیین‌های علمی یا دینی: ارائه یک سنخ‌شناسی» با استفاده از روش مصاحبه به بررسی و مطالعه رابطه بین جهت‌گیری

دینی و علمی بین دانشجویان دانشگاه مید وسترن آمریکا می‌پردازد و تلاش می‌کند که در پایان تحقیق خود یک سنخ‌شناسی از دیدگاه دانشجویان در مورد رابطه بین علم و دین ارائه دهد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که بین جهت‌گیری علمی و دینی رابطه معناداری وجود دارد و دانشجویانی که از جهت‌گیری دینی قوی‌تری برخوردارند دارای جهت‌گیری علمی ضعیف‌تری هستند و برعکس. همچنین در پایان چهار سنخ از دیدگاه افراد در مورد رابطه بین علم و دین ارائه می‌دهد.

کمبل^۱ (۲۰۰۵) در مطالعه خود با عنوان «بررسی دیدگاه‌های دانشجویان در مورد رابطه علم و دین: تحلیلی از نتایج یک پیمایش مقایسه‌ای» نتایج یک پیمایش که دیدگاه دانشجویان کانادایی را در رابطه با علم و دین و معنای زندگی مورد سنجش قرار داده بود تحلیل می‌کند. این داده‌ها نشان می‌دهد که از نظر دانشجویان علم و دین از همبستگی پایینی برخوردار است. نمونه مورد مطالعه نشان دادند که بینش اصلی آنها در مورد معنای زندگی از خانواده و دوستانشان نشأت گرفته است و دین در این زمینه نقش کم‌رنگی ایفا می‌کند. در کل این دانشجویان دین و علم را دو موضوع مستقل و متمایز از هم می‌دانند، که هر کدام نقشی جداگانه را در زندگی فردی آنها بازی می‌کند. مروری بر تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد، در پژوهش‌های پیمایشی داخلی که به رابطه علم و دین پرداخته‌اند دین بیشتر به عنوان یک متغیر فرعی مورد توجه قرار گرفته و به ابعاد آن توجهی نشده است. در این پژوهش‌ها به شکل روشن و دقیق رابطه بین دینداری و گرایش و فعالیت علمی در تحقیقات پیمایشی مورد بررسی قرار نگرفته است. در مطالعات خارجی نیز، علاوه بر این که بیشتر به بعد تاریخی رابطه علم و دین توجه شده است در سنجش دینداری عناصر سطحی از دینداری (مثل میزان رفتن به کلیسا) در رابطه با علم‌گرایی بررسی شده‌اند؛ سایر مطالعات نیز تنها به سنجش تأثیر دانشگاه بر باورهای مذهبی به عنوان متغیر وابسته پرداخته‌اند و توجهی به رابطه میان دینداری و گرایش علمی به شکل دقیق نشان نداده‌اند.

رویکردهای نظری در باب علم و دین

1. Campbell

یکی از موضوع‌های محوری در آرای اندیشمندان علوم اجتماعی کلاسیک، به خصوص در دوره‌ی گردش قرن نوزدهم به بیستم، به تعبیر ریمون آرون^۱ بررسی رابطه علم، دین و اخلاق است (آرون، ۱۳۸۳: ۴). یکی از شیوه‌های مناسب برای طبقه‌بندی و فهم رابطه و نسبت میان علم و دین، بررسی خصوصیات این دو حوزه معرفتی بر اساس روش، موضوع و غایت (هدف) آنان است (پترسون، ۱۳۸۳: ۳۴۶). در دیدگاه‌های موجود در مورد علم و دین دو گروه به تعارض علم و دین اعتقاد دارند: مادیون و نص‌گرایان افراطی. اینان بر این باورند که تعارضی جدی بین علم و عقاید دینی وجود دارد و به دنبال دانشی مبتنی بر پایه‌ای محکم‌تر هستند: یکی منطق و داده‌های تجربی را مأخذ می‌گیرد و دیگری ظاهر کتاب مقدس خطاناپذیر را و هر دو حدود علم را نادیده می‌گیرند. مادیون از علم شروع می‌کنند و به احکام فلسفی جهان‌شمول می‌رسند و نص‌گرایان افراطی از متون دینی شروع می‌کنند و احکامی درباره موضوعات علمی صادر می‌نمایند (گلشنی، ۱۳۷۷: ۵۰-۵۳). در مقابل تلقی فوق از علم و دین، رویکرد دیگر علم و دین را دو ساحت کاملاً جداگانه در نظر گرفته که به لحاظ روش، غایت و موضوع دارای تمایز بنیادین‌اند. هر یک از این دو، موضوع، روش و هدف متمایز خویش را دارد. به عنوان مثال، موضوع علم، طبیعت است و موضوع دین، خدا و ماوراءالطبیعه (باربور، ۱۳۶۲: ۱۱۴). رویکرد سوم می‌کوشد میان علم و دین رابطه دقیقی برقرار کند و آنها را در یک چارچوب کلان با یکدیگر ادغام نماید. در این رویکرد، بین علم و دین زمینه‌های مشترک برای گفت‌وگو وجود دارد و آنها می‌توانند از تجارب یکدیگر بهره‌مند گردند (آرمسترانگ، ۱۳۸۵: ۳۰۵). کنت متأثر از پیشرفت‌های روزافزون علوم طبیعی در آن روزگار، بر این باور بود که علم اجتماع بایستی بر اساس اصول اثباتی گسترش یابد تا بتوان قوانینی را استخراج نمود که برای همه افراد صادق باشد و همه بتوانند در آن شریک شوند. بر این اساس، هنگامی که جامعه‌شناسی قوانین طبیعی و راه پیشرفت اجتماع را کشف کند، جامعه خود را بر یک پایه عقلانی و علمی بازسازی خواهد کرد؛ بنابراین هر گونه فقر و بیماری و تضاد از روی زمین ناپدید خواهد شد (لمرت^۲، ۱۹۷۹:

1. R. Aron

2. Lemert

۴۴۶). فریزر بر مباحثی در مورد موقعیت دین در دوران ماقبل مدرن (ضعف علم) صدق می‌کند و بر این اعتقاد است که علم و دین شیوه‌های مختلف و متفاوتی برای درک جهان هستی ارائه می‌دهند (فریزر، ۱۹۹۴: ۱۲۴). از نظر وی در عصر علمی دین حیاتش را ادامه می‌دهد، ولی تسلطش را بر ذهن بشر از دست می‌دهد تا آن‌که سر انجام احساس کنیم که دیگر نیازی به آن نداریم و این زمان نابودی دین است (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۴). مارکس ابزارهای ذهنی توجیه‌گر وضع موجود را ایدئولوژی می‌نامد و دین را عنوان یکی از رایج‌ترین ایدئولوژی‌های حامی طبقه سلطه‌گر و تخدیرکننده طبقه فرودست در دوران گذشته می‌شناسد (شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۹۵). او نسبت به علم رویکردی دوگانه دارد. از یک نظر، علم را دارای اثر رهایی‌بخش می‌داند و در موقعیت‌های دیگر، آن را منبع و امکانی برای استثمار در دست بورژوازی؛ به‌ویژه در قلمرو تولیدات صنعتی، علم به خالی شدن انسان از ماهیت انسانی می‌انجامد. مارکس علم و دین را به عنوان ابزاری در اختیار ایدئولوژی در دوران تاریخی متمایز در نظر می‌گرفت که سلطه طبقاتی را توجیه می‌کند و نوع استفاده از این دو معرفت را یکسان می‌دانست؛ در حالی که استفاده هم‌زمان از این دو را به عنوان ابزاری ایدئولوژیک ناممکن تلقی می‌نمود (لارین، ۱۳۸۰: ۲۳۱) و ام‌داران اندیشه‌های او در مکتب فرانکفورت نیز رویکرد وی را به علم و دین پذیرفته بودند.

پیشرفت‌های علمی به دینداران آموخت که دین جایگاه معینی دارد و نمی‌تواند مدعی پوشش دادن همه حوزه‌های معرفتی باشد؛ همچنین این تعارض بعد از چندی در علم تواضعی را به وجود آورد و به آن نشان داد که نمی‌تواند به جانشینی برای تمام حوزه‌های معرفتی تبدیل شود (موحد، ۱۳۸۸: ۱۱). با این‌که بعضی از اندیشمندان کلاسیک مانند زیمل^۱ (۲۰۰۱: ۳۸۰) و اسپنسر^۲ (۲۰۰۱: ۸۷-۳۸۲) به رابطه متعارض علم و دین به دید شکاکانه می‌نگریستند، این طرز فکر در اندیشه جامعه‌شناختی معاصر غلبه یافت. تعدادی از جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان مانند مرتون (۱۹۳۸: ۲۴۶-۲۴۸)،

1.Simmel

2.Spencer

الینوفسکی (۱۹۵۴: ۴۷)، استارک و بین بریج^۱ (۱۹۸۵) با این‌که در بعضی از قسمت‌های نظریه خود وام‌دار جامعه‌شناسان کلاسیک بودند، اما در بحث رابطه علم و دین تلاش می‌کردند رویکردی آشتی‌جویانه بین علم و دین برقرار کنند؛ یعنی یا علم و دین را دو حوزه معرفتی متمایز در نظر بگیرند که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند مانند مالینوفسکی، استارک و بین بریج و یا مانند مرتون، علم و دین را مکمل یکدیگر بدانند، که در این رابطه دو سویه نه تنها دین مانعی بر سر رشد علم ایجاد نمی‌کند بلکه خود زمینه‌ساز رشد و توسعه علم می‌شود.

مرتون ارتباط علم و دین را به شکل عینی در مرکز توجه قرار می‌دهد. وی در پایان‌نامه دکترای خود با عنوان «علم، تکنولوژی و جامعه در انگلستان قرن هفدهم» با پیروی از افکار وبر، توسعه علم را در ارتباط با بافت اجتماعی و فرهنگی، به‌ویژه ارزش‌های متناسب با پیوریتانیسم در نظر گرفت. مرتون تأثیرگذاری ناخواسته پیوریتانیسم در انگیزه دانشمندان نخستین را نشان داد و به بررسی آثار و نتایج آن پرداخت (گلوور^۲، ۱۳۸۳: ۷۳).

مرتون برای بررسی وضعیت علم در قرن هفدهم سراغ کلیسا رفت و به این نتیجه رسید که شرایط مناسب اقتصادی کشیشان، بستر مناسبی را فراهم می‌نماید تا بتوانند بدون دغدغه به فعالیت‌های علمی بپردازند. شاهد این امر تعداد قابل توجهی از دانشمندان این قرن است که همگی کشیش بودند. همچنین اکثر فعالیت‌های علمی در کلیسا انجام صورت می‌گرفت. از طرف دیگر مهم‌ترین بورس‌های تحصیلی از طرف کلیسا ارائه می‌شد؛ بنابراین اکثر افرادی که خواستار دریافت این بورس‌های تحصیلی بودند به نوعی مجبور می‌شدند که با علوم دینی حتی به شکل حداقلی آشنا شوند. بنا بر تعبیر مرتون این وضعیت نشان دهنده قدرتمندی عنصر دین در شرایط اجتماعی قرن هفدهم است. او معتقد است که توسعه سریع علم در انگلستان قرن هفدهم با جنبش اجتماعی قوی پیوریتانیسم همراه بوده است. آیین کاتولیک هر چند با علم کنار آمد، اما صرفاً آن را تحمل می‌کرد؛ در حالی که پیوریتانیسم از علم استقبال و حمایت نمود. بسیاری از

1. Stark and Bainbrige
2. Glover

دانشمندان برجسته آن عصر در نوشته‌هایشان همبستگی‌های صریحی میان معتقدات و ارزش‌های پاک‌دینی و کار علمی خویش برقرار نمودند (مرتون، ۱۹۳۸: ۲۴۶-۲۴۸).

بر اساس آرای مرتون، برای رشد و توسعه علم در هر جامعه باید پیش‌زمینه‌های مادی و فرهنگی متناسب با آن در جامعه ظهور و رشد کرده باشد. علم، قبل از آن که به نحو گسترده‌ای پذیرفته شود و ارزش‌فی‌النفسه بیابد، باید با ارزش‌های که نسبت به آن خارجی به شمار می‌آیند توجیه شود. عقیده اصلی آیین پروتستان ریاضت‌گرایی پاک‌دینان این بود که وجود یک حیات دینی مستلزم روی گردانی از امور دنیوی نیست، بلکه برای حصول به عظمت الهی تلاش مجدانه این جهانی ضروری است. به علاوه، تعمق صرف با بطالت یکسان شمرده می‌شد و فعالیت علمی مجدانه راهی برای ابراز ایمان بود. این کار با تجربه‌گرایی هماهنگی داشت و پرداختن به آزمایش و تجربه شیوه مناسب مطالعه طبیعت تلقی می‌گردید (همان).

مرتون تفاوت جهت‌گیری پیوریتانیسم و کاتولیسیسم نسبت به علم را، در ایجاد انگیزه میان پیروان خود برای انجام فعالیت‌های علمی می‌داند. در پاک‌دینی اعتقاد به دنیای پس از مرگ و خداوند وجود داشته است، اما رستگاری را زمانی محقق می‌دانستند که انسان بتواند بر طبیعت غلبه کند. این در حالی بود که کاتولیسیسم رستگاری انسان را در آمادگی درونی انسان برای تجربه مستقیم عشق به خداوند ترسیم می‌نمود. بنابراین عناصر درون پیوریتانیسم نه تنها باعث رشد و توسعه علم به شکل مدرن می‌شود، بلکه خود یک نوع چارچوب دینی را برای رویکرد دانشمندان به طبیعت فراهم می‌کند (همان: ۲۵۰-۲۵۳). بنا بر نظر مرتون، علم به طور کلی شامل مجموعه گسترده‌ای از قضایای مجزا و در عین حال به هم پیوسته است. به زعم وی، علم عموماً بیان‌کننده معانی زیر است:

۱. مجموعه‌ای از روش‌های مشخص که از طریق آنها معارف و شناخت‌ها مورد تأیید قرار می‌گیرد؛
۲. مجموعه‌ای از روش‌های فرهنگی و اخلاقیات که بر فعالیت‌های علمی حاکم‌اند؛
۳. مجموعه‌ای از معارف انباشته‌شده که به وسیله کاربرد روش‌های مذکور ایجاد شده‌اند.

۴. ترکیبی از موارد فوق.

مرتون در میان تعاریف چهارگانه که در بالا مطرح شد، به ساختار فرهنگی علم توجه ویژه‌ای داشت. به تعبیر او، به جای این که روش‌های علمی را مطالعه کنیم، باید بر اخلاقیاتی که بر علم و روش‌های آن حاکم‌اند تمرکز کنیم، بنابراین مرتون در تعریف علم و هنجارهای حاکم بر آن جایگاه و نقش مهمی برای عوامل فرهنگی قائل می‌شود (همان: ۱۷۹).

مرتون هنجارها و ارزش‌هایی را برای فعالیت علمی عالمان قائل است که بدون آن، صحت و تمامیت نتایج علمی تضمین نمی‌شود، این ارزش‌ها عبارت‌اند از: کلیت‌گرایی، اشتراکی بودن، بی‌طرفی ارزشی، شک‌گرایی سازمان‌یافته. او و پیروانش بعدها دو ارزش دیگر به این فهرست افزودند: ابداع و فردگرایی. نکته شایان توجه این است که مرتون نقشی مؤثر برای ارزش‌ها و معیارها در مطالعات قائل است و می‌پذیرد که ارزش‌های اجتماعی و طبقاتی می‌توانند بر حیطه و دامنه بحث‌های علمی تأثیر بگذارند (همان: ۱۹۰). همچنین وی معتقد بود که علم، مثل تمام فعالیت‌های اجتماعی دیگر، اگر بخواهد توسعه یابد و شکوفا شود، نیازمند حمایت ارزش‌های گروه است (گلوور: ۷۳).

مرتون با توجه به رویکرد کارکردگرایانه‌اش، برای علم و دین کارکردهای جداگانه و اختصاصی در نظر می‌گرفت، و جای‌گزینی یکی به جای دیگری را امکان‌پذیر نمی‌دانست؛ اما این به معنای جدایی کامل این دو حوزه‌ی معرفتی نیست، و دین به لحاظ کارکردی، توانایی حمایت از علم را دارد.

به دلیل تأکیدی که مرتون بر تأثیر ارزش‌های اجتماعی و طبقاتی بر حیطه بحث‌های علمی دارد (مرتون، ۱۹۳۸ : ۱۹۰) و از آنجا که وی معتقد است علم مثل تمام فعالیت‌های اجتماعی دیگر، اگر بخواهد توسعه یابد نیازمند حمایت ارزش‌های گروه است (گلوور، ۱۳۸۳ : ۷۳) و با توجه به این که ارزش‌های دینی قسمت عمده‌ای از نظام ارزشی هر جامعه (به خصوص جامعه ایران) را به خود اختصاص می‌دهد، می‌توان استنتاج کرد که ارزش‌های دینی همبستگی قابل توجهی با رشد و توسعه علم دارد و می‌تواند نقش حمایت‌کننده بسیار قدرتمندی را برای توسعه علمی ایفا کند؛ همچنین نظریه مرتون از معدود نظریاتی است که در جامعه‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی علم به شکل عینی و

روشنی به رابطه بین دین و علم و نسبت این دو می‌پردازد. به نظر می‌رسد نظریه‌های دیگر در یک فضای انتزاعی و به شکل غیرمستقیم به رابطه بین دو معرفت علم و دین می‌پردازند، بنابراین طبق موارد یاد شده انتخاب نظریه مرتون به عنوان چارچوب نظری مناسب‌ترین گزینه برای حمایت تئوریک این تحقیق است.

فرضیه‌های پژوهش

۱. به نظر می‌رسد میان دینداری و ابعاد چهارگانه آن و گرایش علمی پاسخ‌گویان رابطه معناداری وجود داشته باشد.
۲. به نظر می‌رسد میان دینداری و ابعاد چهارگانه آن و فعالیت علمی پاسخ‌گویان رابطه معناداری وجود داشته باشد.
۳. به نظر می‌رسد میان دینداری و فعالیت و گرایش علمی پاسخ‌گویان رابطه معناداری وجود داشته باشد.

روش کار

این پژوهش به روش کمی و با استفاده از تکنیک پیمایش به انجام رسیده است. همچنین با توجه به حجم جامعه آماری از ابزار پرسش‌نامه برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است. جامعه آماری این تحقیق شامل تمامی دانشجویان شاغل به تحصیل در دوره دکتری در دانشگاه شیراز است که تعداد آنها طبق آماری که از طرف دانشگاه شیراز در اختیار محقق قرار گرفت بالغ بر ۶۴۲ نفر است، که ۱۹۶ از این جمعیت را دانشجویان زن و ۴۴۶ نفر را دانشجویان مرد تشکیل می‌دهند. در این تحقیق از شیوه‌های نمونه‌گیری استفاده نشد و به تمام دانشجویان برای جمع‌آوری اطلاعات مراجعه گردید. از کل تعداد یادشده امکان دسترسی به ۴۴۹ نفر از این دانشجویان ممکن شد، که از این جمعیت ۲۹۲ را دانشجویان مرد و ۱۵۷ نفر را دانشجویان زن تشکیل می‌دهند. بقیه دانشجویان یا فارغ‌التحصیل شده بودند ولی اسامی آنها هنوز جزء آمار ارائه شده از طرف دانشگاه بود یا دسترسی به آنها در شیراز امکان‌پذیر نبود و یا حاضر به همکاری جهت پاسخگویی به پرسش‌ها نمی‌شدند. در این پژوهش برای

دستیابی به اعتبار ابزار سنجش، اعتبار صوری پرسش‌نامه توسط تعدادی از صاحب‌نظران بررسی و تأیید شد و محاسبه ضریب پایایی آلفای کرونباخ برای هر یک از طیف‌ها نشان داد که مقیاس دینداری با ۳۳ گویه ضریب ۰/۹۶ و مقیاس گرایش علمی با ۲۱ گویه و ضریب ۰/۸۲ از پایایی بالایی برخوردار هستند.

متغیر مستقل این مطالعه دینداری است، که برای سنجش آن از مقیاس دینداری گلاک و استارک^۱ (۱۹۶۵) استفاده شده است. این مقیاس دارای پنج بعد است و با توجه به شرایط خاص فرهنگی و نوع آموزش در ایران، بعد فکری آن حذف شد.

بعد عقیدتی (باورهای دینی): اعتقادات و باورهایی که انتظار می‌رود پیروان یک مذهب داشته باشند؛ برای مثال در مورد اسلام، اعتقاد به وجود خدا، وجود شیطان، فرشتگان و

بعد تجربی (عواطف دینی): این بعد به درک و آگاهی مستقیم از واقعیت غایی و عواطف و احساسات مذهبی ناشی از آن، نظیر ستایش، تواضع و ترس اشاره دارد.

بعد مناسکی (اعمال دینی): منظور اعمال و مناسکی است که انتظار می‌رود پیروان یک مذهب آنها را انجام دهند؛ در مورد اسلام مثلاً، نماز، روزه، زکات و ...

بعد پیامدی (آثار دینی): به تأثیر باورها، تجارب، اعمال و دانش‌های مذهبی بر پیروان یک آیین اشاره دارد که رابطه فرد با دیگران را نیز متأثر می‌سازد؛ مثلاً تحریم مشروبات الکلی، حجاب و ...

برای سنجش متغیر وابسته گرایش علمی چند محور مهم را از تعریفی که مرتون از این گرایش ارائه می‌دهد (۱۹۳۸: ۳۸۲) استخراج شد:

۱. کنجکاوی مبتنی بر عقل و خرد و خلق روابط و ایده‌های جدید و طرح و کشف مسئله در دریافت بهترین راه حل‌ها در برخورد با مسائل.

۲. بی‌طرفی عاطفی همچنین آزادی از هر گونه جزمیت‌گرایی و خودمحوری و پیش‌داوری و عقاید قالبی.

۳. انجام تحقیق علمی در محیطی آزاد و دور از تعصب عقیدتی فردی و گروهی.

1. Glock and Stark

۴. پرهیز از خرافه و موهوم‌پرستی و پذیرش عقاید به‌جامانده از گذشتگان به نحوی که فاقد جهات عینی و یا هر اساس توجیهی دیگر باشد که می‌تواند به گرایش علمی لطمه وارد کند.

۵. اعتقاد به روابط علت و معلولی منظم در هستی و شناخت محیط پیرامون و کشف حقایق هستی با روش تجربی که شامل مشاهده، تجربه، آزمایش و دستیابی به پاسخ‌های علمی می‌شود (علیزاده، ۱۳۸۳: ۳۱۹). ۲۱ گویه بر مبنای محورهای مطرح شده و با استفاده از نظریات اساتید اهل فن و پس از تست اولیه مورد سنجش قرار گرفت؛ همچنین میزان فعالیت علمی این دانشجویان که شامل تعداد مقالات علمی و پژوهشی داخلی و خارجی، ارائه مقاله در سمینارها، تالیف کتاب و... است، مطابق با فرم ارتقاء اعضای هیئت علمی وزارت علوم عددگذاری شد و جمع آن به عنوان میزان فعالیت علمی دانشجویان تعریف گردید و در کنارگرایش علمی به عنوان بخشی از متغیر وابسته این تحقیق در نظر گرفته شد.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این قسمت نتایج به دست آمده از پژوهش را در دو بخش توصیفی و استنباطی بررسی می‌کنیم. ابتدا خصوصیات نمونه مورد مطالعه را توصیف می‌کنیم و سپس به تحلیل داده‌ها و آزمون فرضیات خواهیم پرداخت. یافته‌ها نشان می‌دهد حداقل سن پاسخگویان ۲۴ سال و حداکثر سن آنها ۴۵ سال و میانگین سن ۲۹ سال است، همچنین ۵۵/۵ درصد از پاسخگویان در رده سنی ۲۹-۲۵ قرار دارند. همین‌طور از کل پاسخگویان ۱۷/۸ درصد در رشته‌های علوم انسانی ۲۱/۶ درصد در رشته‌های فنی مهندسی ۳۳/۴ درصد در رشته‌های علوم پایه و ۲۷/۲ درصد در رشته‌های کشاورزی و دامپزشکی تحصیل می‌کنند که در این میان فقط ۳۶ درصد از کل پاسخگویان مجرد می‌باشند. علاوه بر این، در بررسی میزان تحصیلات پدر بیشترین سهم را پدران دارای مدرک لیسانس به خود اختصاص داده‌اند (۳۳/۹ درصد) و مادران دارای مدرک دیپلم از بالاترین نسبت برخوردارند (۳۲/۳ درصد). بیشترین درصد پاسخگویان، یعنی ۶۲/۶ درصد ایشان را دانشجویان با قومیت فارس تشکیل می‌دهند. ۱۲/۲ درصد ترک، ۱۱/۱

درصد لر، ۷/۸ درصد کرد و ۶/۲ درصد باقیمانده به سایر اقوام که شامل قومیت‌های عرب، بلوچ و لک و... تعلق دارند.

جدول شماره ۱ توزیع فراوانی و درصد دینداری دانشجویان دکتری را در ابعاد مختلف، به عنوان متغیر اساسی این مطالعه نشان می‌دهد. در بعد تجربی ۱۷/۸ درصد از پاسخ‌گویان در سطح پایین، ۶۲/۸ درصد در سطح متوسط و ۱۹/۴ درصد در سطح بالا قرار می‌گیرند. از حیث اعتقادی ۱۷/۴ درصد از پاسخ‌گویان در سطح پایین، ۵۹/۹ درصد در سطح متوسط و ۲۲/۷ درصد در سطح بالا قرار دارند. همچنین ۲۰/۵ درصد در حد پایینی مناسک دینی را انجام می‌دهند، ۶۱/۷ درصد در حد متوسط و ۱۷/۸ درصد در حد بالا به انجام مناسک دینی می‌پردازند. در بعد پیامدی دینداری، ۲۰ درصد از پاسخ‌گویان در سطح پایین، ۶۷/۷ درصد در سطح متوسط و ۱۲/۲ درصد در سطح بالا قرار دارند. جمع نمره دینداری پاسخ‌گویان در ابعاد چهارگانه فوق نیز بیانگر آن است که در جامعه آماری مورد مطالعه، ۱۶/۹ درصد در سطح پایین، ۶۶/۴ درصد در سطح متوسط و ۱۶/۷ درصد در سطح بالای دینداری قرار دارند. در بخش گرایش علمی فقط ۱۴/۵ درصد از پاسخ‌گویان از گرایش علمی پایینی برخوردارند و ۶۲/۸ درصد در حد متوسط و ۲۲/۷ درصد از حد بالایی از گرایش علمی برخوردار هستند. همچنین در مورد فعالیت علمی فقط ۱۲/۲ درصد از پاسخ‌گویان از میزان فعالیت علمی بالایی برخوردارند و ۸/۲ درصد از فعالیت پایین و ۷۹/۵ درصد در حد متوسطی از فعالیت علمی برخوردارند. بر اساس اطلاعات موجود در جدول، ضریب روایی (آلفای کرونباخ) بعد اعتقاد دینداری با ۱۰ گویه ۰/۹۳، بعد عاطفی (تجربی) با ۶ گویه ۰/۸۲، بعد مناسکی با ۹ گویه ۰/۸۹، بعد پیامدی با ۸ گویه ۰/۸۷ و در نهایت مجموع دینداری که مجموع تمام ابعاد فوق الذکر می‌باشد، با تعداد ۳۳ گویه، ۰/۹۶ است همچنین ضریب آلفای کرونباخ گرایش علمی با ۲۱ گویه ۰/۸۲ است که همگی بر روایی قابل قبول ابزار سنجش مذکور دلالت دارد.

جدول شماره ۱- توزیع فراوانی درصد میزان دینداری، گرایش و فعالیت علمی

جمع	بالا	متوسط	پایین	آلفای کرونباخ	تعداد گویه‌ها	دینداری و ابعاد آن
۴۴۹ ٪۱۰۰	۱۰۲ ٪۲۲/۷	۲۶۹ ٪۵۹/۹	۷۸ ٪۱۷/۴	۰/۹۳۱۲	۱۰	بعد اعتقادی
۴۴۹ ٪۱۰۰	۸۴ ٪۱۹/۴	۲۸۲ ٪۶۲/۸	۸۰ ٪۱۷/۸	۰/۸۲۸۵	۶	بعد تجربی
۴۴۹ ٪۱۰۰	۸۴ ٪۱۷/۸	۲۸۲ ٪۶۱/۷	۸۰ ٪۲۰/۵	۰/۸۹۶۸	۹	بعد مناسکی
۴۴۹ ٪۱۰۰	۵۵ ٪۱۲/۲	۳۰۴ ٪۶۷/۷	۹۰ ٪۲۰	۰/۸۷۹۵	۸	بعد پیامدی
۴۴۹ ٪۱۰۰	۷۵ ٪۱۶/۷	۲۹۸ ٪۶۶/۴	۷۶ ٪۱۶/۹	۰/۹۶۲۱	۳۳	دینداری
۴۴۹ ٪۱۰۰	۱۰۲ ٪۲۲/۷	۲۸۲ ٪۶۲/۸	۶۵ ٪۱۴/۵	۰/۸۲۳۱	۲۱	گرایش علمی
۴۴۹ ٪۱۰۰	۵۵ ٪۱۲/۲	۳۵۷ ٪۷۹/۵	۳۷ ٪۸/۲	-	-	فعالیت علمی

جدول شماره ۲ رابطه دینداری با گرایش علمی را نشان می‌دهد. مطابق این جدول مقدار R رابطه پیوستگی میان تمام ابعاد دینداری و گرایش علمی ۰/۵۷ است که حاکی از وجود رابطه متوسط میان دو متغیر است. همچنین با توجه به مقدار R^2 اصلاح شده درمی‌یابیم که این چهار بعد در مجموع ۳۲/۵ درصد واریانس گرایش علمی را تبیین می‌کند. ضریب بتا برای همه ابعاد از وجود رابطه منفی و معکوس بین این دو متغیر خبر می‌دهد. به عبارت دیگر با بالا رفتن میزان دینداری در چهار بعد اعتقادی، تجربی، مناسکی و پیامدی گرایش علمی دانشجویان کاهش می‌یابد. همان‌گونه که ضریب B نشان می‌دهد، بیشترین میزان تأثیر بر گرایش علمی متعلق به بعد اعتقادی (۰/۵۷-) و کمترین میزان تأثیر مربوط به بعد پیامدی است (۰/۳۷-). سر انجام سطح معناداری هر

چهار بعد نشان می‌دهد، که تمام ابعاد در سطح معناداری $P < 0/01$ با گرایش علمی رابطه معنادار دارند.

جدول شماره ۲ رگرسیون چند متغیره آزمون رابط ابعاد دینداری با گرایش علمی

ابعاد دینداری	B	خطای استاندارد	Beta	T	سطح معناداری
بعد اعتقادی	-۰/۵۶۲	۰/۱۰۳	-۰/۴۰۳	-۵/۴	۰/۰۰۰
بعد تجربی	-۰/۵۳۷	۰/۱۷۳	-۰/۲۳۲	-۳/۱۱	۰/۰۰۲
بعد مناسکی	-۰/۴۷۶	۰/۰۹۹	-۰/۳۵۲	-۴/۸۲	۰/۰۰۰
بعد پیامدی	-۰/۳۴۲	۰/۱۲۹	-۰/۲۲۱	-۲/۶۴	۰/۰۰۹

$$R = 0/576 \quad R^2 = 0/331 \quad Adj.R^2 = 0/325 \quad F = 55/01 \quad Sig = 0/00$$

در جدول شماره ۳ برای آزمون رابطه میان ابعاد چهارگانه دینداری با فعالیت علمی از رگرسیون چند متغیره با روش اینتر استفاده شده است. مقادیر موجود در جدول نشان می‌دهد که رابطه‌ی پیوستگی (R) میان ابعاد دینداری و فعالیت علمی $0/3$ می‌باشد، که حاکی از وجود رابطه نه چندان قوی است. همچنین این چهار بعد در مجموع ۱۴ درصد واریانس فعالیت علمی را تبیین می‌کند. مقدار F و سطح معناداری $P < 0/01$ نشان می‌دهد، که رابطه معناداری بین ابعاد دینداری و فعالیت علمی وجود دارد. ضریب بتا برای تمام ابعاد به جز بعد پیامدی که رابطه‌ای منفی و معکوس با فعالیت علمی دارد، حاکی از وجود رابطه مثبت و مستقیم بین دو متغیر است. همان‌گونه که ضریب B نشان می‌دهد، بیشترین میزان تأثیر بر فعالیت علمی متعلق به بعد پیامدی است؛ سرانجام سطح معناداری هر چهار بعد نشان می‌دهد که غیر از بعد تجربی بقیه ابعاد در سطح معناداری $P < 0/01$ با فعالیت علمی رابطه دارند و بعد تجربی دارای رابطه معنادار با فعالیت علمی نیست. بنابراین بین تمام ابعاد دینداری و فعالیت علمی یک رابطه مثبت وجود ندارد، چرا که بعد تجربی هیچ رابطه معناداری با فعالیت علمی ندارد، و بعد پیامدی نیز دارای رابطه‌ای منفی است، به عبارت دیگر می‌توان گفت، از نظر اعتقادی، تضادی میان دینداری و فعالیت علمی وجود ندارد، این امر از نظر مناسکی نیز صادق است.

جدول ۳- معادله رگرسیون چند متغیره آزمون ابعاد دینداری و فعالیت علمی

ابعاد دینداری	B	خطای استاندارد	Beta	T	سطح معناداری
بعد اعتقادی	۱/۱۵	۰/۳۳۱	۰/۳۰۱	۳/۴۷	۰/۰۰۱
بعد تجربی	۰/۵۱	۰/۵۵۲	۰/۰۸۱	۰/۹۳۳	۰/۳۵۱
بعد مناسکی	۰/۹۲	۰/۳۱۶	۰/۲۴۹	۲/۹۳۲	۰/۰۰۴
بعد پیامدی	-۱/۶۲	۰/۴۱۴	-۰/۳۸۳	-۳/۹۲	۰/۰۰۰

$R^2 = ۰/۱۵$ $R = ۰/۳۰۱$ $Adj.R^2 = ۰/۱۴$ $F = ۰/۰۸۳$ $Sig = ۰/۰۰$

پس از این که رابطه بین ابعاد مختلف دینداری با گرایش و فعالیت علمی در جدول های پیشین بررسی شد، برای درک بهتر و روشن تر از تأثیر میزان دینداری بر گرایش و فعالیت علمی، دینداری کل به عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته شده است. بدین منظور، ابعاد چهارگانه با یکدیگر ترکیب و متغیر دینداری از آن ساخته شده است. رابطه بین متغیر دینداری با گرایش و فعالیت علمی در جدول شماره ۴ مشخص شده است. برای آزمون این فرضیه از تحلیل رگرسیون ساده استفاده شده است. طبق جدول، رابطه میان دو متغیر دینداری و گرایش علمی یک رابطه متوسط است، و با توجه به مقدار R^2 اصلاح شده ۲۰ درصد از واریانس گرایش علمی به وسیله دینداری تبیین می شود. این در حالی است که ستون های جدول ارقام ضعیف تری را در مورد ارتباط بین دینداری و فعالیت علمی نشان می دهد، مقدار R در این بخش حاکی از رابطه نسبتاً ضعیفی بین این دو متغیر است، و طبق مقدار R^2 اصلاح شده فقط ۹ درصد از تغییرات فعالیت علمی به وسیله دینداری تبیین می شود. ضریب بتا بین دو متغیر دینداری و گرایش علمی یک رابطه منفی و معکوس را نشان می دهد، بدین معنی که با افزایش یک نمره ای دینداری در بین دانشجویان دکتری، نمره گرایش علمی آنها ۰/۴۵ کاهش پیدا می کند. این در حالی است که همین ضریب خبر از یک رابطه مثبت بین دینداری و فعالیت علمی می دهد، یعنی با افزایش یک نمره ای دینداری، نمره فعالیت علمی دانشجویان ۰/۲۴ افزایش پیدا می کند. بنابراین رابطه مذکور، هم بین دینداری و گرایش

علمی و هم میان دینداری و فعالیت علمی با توجه به مقدار F و سطح معناداری $P < 0.01$ معنادار بوده و در مجموع فرضیه ما مورد تأیید می‌شود.

جدول ۴ آزمون رابطه دینداری پاسخ‌گویان و نگرش و فعالیت علمی آنها

سطح معناداری	F	Beta	B	خطای استاندارد	Adj. R2	R2	R	متغیر وابسته	متغیر مستقل
۰/۰۰۰	۱۹/۳۵۸	۰/۲۰۴	۰/۲۴۵	۰/۰۵۶	۰/۰۹	۰/۱۰	۰/۲۰۴	فعالیت علمی	دینداری
۰/۰۰۰	۱۱۶/۸۹	-۰/۴۵۵	-۰/۲۰۰	۰/۰۱۸	۰/۲۰۴	۰/۲۰۷	۰/۴۵۵	گرایش علمی	

نتیجه‌گیری

بر اساس نظر مرتون، تنها در جوامعی که شرایط مادی و فرهنگی مناسبی وجود دارد، علم به میزان چشم‌گیری توسعه می‌یابد. علم، قبل از آن‌که به نحو گسترده‌ای پذیرفته شود و ارزش‌فی‌نفسه بیابد، باید با ارزش‌هایی که نسبت به آن خارجی به شمار می‌آیند توجیه گردد. او معتقد بود که توسعه گسترده علم در انگلستان قرن هفدهم با جنبش اجتماعی قوی پیوریتانیسم تسریع شد. آیین کاتولیک هر چند با علم کنار آمده بود، اما صرفاً آن را تحمل می‌کرد. در بینش اسلامی معیار مطلوب بودن یک علم، مفید بودن آن است و معیار مفید بودن آن این است که انسان را به سوی خدا سوق دهد و باعث رضای او شود. در واقع جست‌وجوی غایت‌نهایی (خداوند) در این علم از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. پس هر علمی که دارای این خاصیت باشد ممدوح و کسب آن عبادت است و از این جهت فرقی بین علوم خاص دینی و علوم طبیعی نیست. اما در قرن هفدهم، علم جدید تولد یافت و مشخصه این علم، استدلال ریاضی و مشاهده تجربی بود. در چنین علمی جست‌وجوی غایات کنار گذاشته شده است و صرفاً به توصیف پدیده‌ها اکتفا می‌شود (گلشنی، ۱۳۷۷: ۹-۱۵). بنابراین علمی که در دنیای اسلام از آن به عنوان علم نافع یاد می‌شود، با علمی که مرتون معتقد است، در قرن هفدهم توسعه یافته، از نظر ماهیت متفاوت است؛ چرا که در این قرن فرآیند

جای‌گزینی علم به عنوان یک معرفت‌تیین‌گر، که دقیق‌تر از دین می‌تواند پرسش‌های بی‌جواب انسان را پاسخ‌گو باشد، در حال شکل‌گیری است. این فرآیند در نهایت به سمتی می‌رود که علم به عنوان یک رقیب جدی برای دین تبدیل می‌شود؛ در حالی که در دنیای اسلام همواره علم و دین به عنوان دو معرفت‌مکمل به شکل مسالمت‌آمیزی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. اغلب نظریات و تحقیقات انجام شده که خبر از تعارض میان علم و دین می‌دهند، مبتنی بر تجربه غرب مسیحی هستند. این درحالی است که از نظر بسیاری از متفکران شرق‌شناس و همچنین بسیاری از اندیشمندان مسلمان، نه تنها تجربیات تاریخی و شرایط اجتماعی - فرهنگی کشورهایی چون ایران با کشورهای غربی متفاوت است، بلکه به‌اذعان آنها ماهیت اصول و احکام دینی چون اسلام با اصول و احکام مسیحیت، که تاریخچه متفاوتی در غرب داشته از نظر محتوایی، بسیار متمایز است. در واقع پرسشی که باید به آن پاسخ داده شود، این است که چه علمی در دانشگاه ارائه می‌شود؟ و بر چه ابعادی از دین تأکید می‌شود که در تقابل با علم قرار می‌گیرد؟

طبق یافته‌های تحقیق حاضر، بین دینداری پاسخ‌گویان و گرایش و فعالیت علمی آنها رابطه معناداری وجود دارد و این رابطه معنادار با گرایش علمی یک رابطه منفی و معکوس و با فعالیت علمی یک رابطه مثبت و مستقیم است. به نظر می‌رسد که دانشجویان دکتری دارای رویکردی متفاوت نسبت به علم و دین در عالم نظر و عمل هستند؛ بدین معنی که رویکرد ذهنی پاسخ‌گویان در مورد رابطه بین علم و دین یک رابطه ناهماهنگ است و این در رابطه بین دینداری و گرایش علمی نمود پیدا می‌کند، بنابراین می‌توان این رابطه را از طریق متغیرهای ذهنی تبیین کرد اما عملاً آنها در تلاش برای حل این تناقض و یا عدم بروز آن در عالم عمل هستند و نمود آن در رابطه هم‌هنگ دینداری و فعالیت علمی بروز می‌یابد. البته در این زمینه نمی‌توان از تأثیرگذاری عوامل عینی مانند درآمد بیشتر چشم‌پوشی کرد چرا که ممکن است با وجود ارتباط منفی که به لحاظ ذهنی بین دینداری و گرایش علمی وجود داشته باشد افراد برای دستیابی به منافع مادی خود از طریق فعالیت علمی به این گونه فعالیت در عالم عمل بپردازند.

براساس تجربه تاریخی تقابل علم و دین می‌توان سه موضع کلی را از هم متمایز کرد. اگر این مواضع را روی طیفی در نظر بگیریم، در یک سوی این طیف اعتقاد افراطی به صورت علم‌گرایی و پوزیتیویسم منطقی قرار دارد که در آن ارزش‌ها و باورهای مذهبی به طور جدی به پرسش گرفته شده و نفی می‌شود و علم به جایگاه یک ایدئولوژی ارتقا می‌یابد. در این سویه، علم برای همه عرصه‌های زندگی معیار درستی و نادرستی است و گرایش روشنگرانه به شکل قرن نوزدهمی آن قوت می‌گیرد.

در سوی دیگر طیف، نفی علم و تردید در ادعاها و یافته‌های علمی (همراه با اولویت و اصالت دادن مطلق به معرفت دینی) قرار دارد. در این سو پایه‌های متافیزیکی و دستاوردهای علم را به جهت پیامدهای منفی آن برای حیات بشری یا اشکالی از زندگی مطلوب مذمت و نفی می‌کند. این گرایش معمولاً از سوی کسانی ابراز می‌شود که هم برای معرفت دینی و سنت اصالت قائل‌اند و هم اعتقاد به برتری آن در کشف حقیقت و شمول آن در همه زمینه‌ها دارند؛ بنابراین بیشترین سازگاری را با دین سنتی دارد. این گرایش علی‌رغم هم‌نوایی بیشتری که با سنت و مذهب دارد، به دلیل آن‌که با کارکرد اصلی دانشگاه که تولید دانش علمی است، ناسازگار است، در حد مقابله با علم‌گرایی و تقویت نسبی‌گرایی معرفتی عمل می‌کند و در شرایط کنونی حیات دانشگاهی قابل تداوم نیست (رجب‌زاده، ۱۳۸۱: ۴۱).

در میانه طیف نوعی نسبی‌گرایی معرفتی قرار دارد که به صورت‌های مختلف معرفت اهمیت می‌دهد و هیچ یک از آنها را به نفع دیگری از میدان خارج نمی‌سازد. این نقطه طیف با ارزش‌های سیاسی و مذهبی از یک سو و ارزش‌های علم از سوی دیگر سازگارتر است و افرادی که تعلق خاطر به هر دو دارند، در بهترین حالت به چنین نسبتی می‌رسند. بر این اساس می‌توان گفت، دانشجویانی که دغدغه دینی دارند، به جهت تعلق و تعهد دوگانه به دین و علم، عمدتاً موضع نسبی‌گرایی معرفتی را انتخاب می‌کنند که با قبول نوعی عرفی شدن و تفکیک عرصه‌ها همراه خواهد بود. به نظر می‌رسد که رابطه منفی میان گرایش علمی و دینداری از یک طرف و رابطه مثبت میان دینداری و فعالیت علمی از طرف دیگر بیانگر چنین موضع نسبی‌گرایانه‌ای در میان دانشجویان است و بهترین حالتی است که برای دین در دانشگاه می‌توان انتظار داشت و که با ساختار و اهداف تولید و رشد معرفت علمی سازگاری دارد.

منابع

- آرمسترانگ، کارن (۱۳۸۵) تاریخ خداپاوری، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی و بهزاد سالکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آرون، ریمون (۱۳۸۳) مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، چاپ ششم، تهران، علمی فرهنگی.
- استارک، ردنی (۱۳۸۳) دین، علم و عقلانیت، ترجمه محمد زمردی، در دنیوی شدن در بوته نقد، تهران، حق شناس .
- باربور، ایان (۱۳۶۲) علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۸۳) عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
- توکل، محمد (۱۳۷۰) جامعه‌شناسی علم، چاپ دوم، تهران، نص.
- حسینی، ناهید (۱۳۸۰) شناخت روح علمی دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد رشته علوم اجتماعی دانشگاه‌های دولتی تهران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز.
- رجب‌زاده، احمد (۱۳۸۱) دانشگاه و دین در ایران: بررسی پیمایش دانشگاه‌های دولتی تهران، تهران، مطالعات فرهنگی واجتماعی.
- سراج‌زاده، سید حسین (۱۳۸۴) چالش‌های دین و مدرنیته، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۱) عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- صادقی، احمد (۱۳۸۴) بررسی مقایسه‌ای رابطه میان تحصیلات دانشگاهی و میزان دینداری مطالعه موردی دانشجویان رشته‌های زبان و ادبیات فارسی و جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- علیزاده، عبدالرضا (۱۳۸۳) جامعه‌شناسی معرفت، تهران، موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
- گلشنی، مهدی (۱۳۷۷) از علم سکولار تا علم دینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی .
- گلوور، دیوید (۱۳۸۳) جامعه‌شناسی معرفت و علم، ترجمه شاپور بهیان و همکاران، چاپ دوم، تهران، سمت.

۱۸۰ / پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه، شماره چهارم، بهار و تابستان ۱۳۸۹

لارین، خورخه (۱۳۸۰) مفهوم ایدئولوژی، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، انتشارات و کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱) راهی به رهایی؛ جستاری در باب عقلانیت و معنویت، تهران، نگاه معاصر.

موحد، حمید و حمیدی‌زاده، احسان (۱۳۸۸) علم و دین در آراء علوم اجتماعی: از تعارض تا تعامل، مجله اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره سی و دوم.

همیلتون، ملکم (۱۳۷۷) جامعه‌شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، تیبیان.

Campbell. Robert .A (2005) "Student's Views on Relationship Between Religion and Science: Analyses of Results from Comparative Survey", *The Canadian Review of Anthropology and Sociology*, vol 42, No 3.

Frazer, James (1994) *The Collects Works of James Frazer*, London, Curzon press.

Glock C.Y and Stark (1965) *the Dimensions of Religiosity: Religion and Society in Tension*, Chicago: Rand McNally.

Lemert, Charles (1979) "Science and Religion and Secularization", (available at <http://links.jstor.org/sici?sici=0038>).

Malinowski, Bronislaw (1954) *Magic, Religion and Science*, New York, Doubleday.

Merton, Robert. K (1938) *The Sociology of Science*, Chicago and London, the University of Chicago press.

Simmel, Georg (2001) "Essay on Religion", in Monahan.Susanne.C (ed) *Sociology of Religion*, New Jersey, Prentice Hall.

Spencer, Herbert (2001) "First Principle", in Monahan.Susanne. C (ed) *Sociology of Religion*, New Jersey, Prentice Hall.

Stark .R (1962) "On The Incompatibility of Religion and Science: A Survey of American Graduate Students", *Journal for the Scientific study of Religion*, Vol 3, No 1.

Stark .R and Bainbrige (1985) "Towards a theory of Religion: Religious Commitment", (available at <http://links.jstor.org/sici?Sici=0037-8>).

Tang, Shengming (2003) "Religious or Scientific Explanations: a Typology", *The Social Science Journal*, Vol 40, No 2.